



"تدارك انقلاب سوسياليستي"

تخیل یا واقعیت

در رهاگی شماره ۶۱ نامه‌ی یک مبارز را همراه انتقاداتی پیرامون پیکارهای از جوانب آن منتشر ساختیم. در جواب این انتقادات ما، نویسنده‌ی نامه پاسخی ارسال داشتیم که در ذیل، این پاسخ به همراه نقطه نظرهای ما خواهد آمد. لازم بتذکر نیست که همین نامه و هم جوابیه آن مسائلی را مطرح میکنند که بحث و تبادل نظر پیرامون آنها را از مسایل مبرم جنبش کمونیستی ایران میدانیم. چه نکات ارائه شده صرفاً نظر یک فرد نیست و بخشی از نیروهای چپ را شامل میشود، و بهمین جهت است که از این پولمیک استقبال کرده و آنرا کمکی به خروج از محدودی بحث‌های معمولاً سترون رایج در محافل چپ میدانیم. اهمیت ویژه‌ی این بحث‌ها در پیدا کردن راه‌های واقعی در مقابل مسایل مشخص اجتماعی است. مسائلی که در اهمیت آن می‌توان کرد.

سازمان وحدت کمونیستی

در تاریخ ۵۹/۱۰/۴ نامه‌ای تحت عنوان "سوال از نیروهای چپ و مترقی" برای نسخه سازمان سیاسی ایران فرستادم. خوشحالم که سازمان شما که یکی از گیرندگان آن نامه بود دومین سازمان سیاسی است که نامه‌ی سرآورد ارگان خود منتشر کرده و نظرات خود را در بر خورد با آن نامه نیز همراه با آن بیان کرده است. نخستین سازمان سیاسی که این نامه را منتشر کرد "اتحاد چپ" بود که مقاله‌های هم تحت عنوان "دموکراسی و طبقه کارگر" در شماره ۴۳ نشریه‌ی ارگان خود داشت. مضمون این مقاله در واقع پاسخ غیرمستقیمی بود به نامه‌ی من و مجموعاً حکایت از تأیید خط فکری مطرح شده در نامه‌ی من میکرد؛ یعنی اینکه دموکراسی ارث پدر بورژوازی نیست، دساوردی تاریخی است حاصل مبارزات مستمر و خونبار بشریت مترقی از جمله و بویژه طبقه کارگر. بنا بر این دفاع از دموکراسی در درجه‌ی اول وظیفه‌ی نیروهایی است که مدعی دفاع از طبقه کارگر، از تشکیلات و سازمان‌هایی این طبقه برای برانداختن سرمایه‌داری و تحقق بخشیدن به سوسیالیسم هستند. اما جواب شما چیز دیگری است که اگر

با آن برخورد متقابل نشود نه هدف من از نگارش و ارسال آن نامه برای سازمانهای سیاسی - که دامن زدن به بحث مستقیم درباره‌ی برخی از مسایل بنیادی جنبش انقلابی ایران بود - برآورده میشود و نه بازه‌های از شیوه‌های برخورد بظاهر حق بجانب اما در حقیقت فاقد حقانیت که منزه طلبی مکتبی را سپری برای پوشاندن ناتوانیهای ذاتی در برخورد بسا واقعیات و در ارائه‌ی راه صحیح به آنهاست. خلاصی که آواز دهل را از دور شنیده‌اند میکند. بعد کافی شناخته خواهد شد. راستی اینست که هدف اساسی از نگارش آن نامه شکستن "تابو"یی بود که سالهای سال است که بر جنبش چپ ایران حاکم است، یا دقیقتر بگویم، شکستن "تابو"یی که به دلیل وجود جریان‌های بیشتر شوریک چپ در ایران بر جنبش انقلابی ایران، بویژه در بین تشکیلات جوان این کشور، حاکم است. آن "تابو" این است که صرف وجود افکار چپ و انتساب خود به مکتبی که چپ در جهان بدان شناخته شده است کوبی به هر نوع سیاست، به هر نوع طرز برخورد با واقعیات اجتماعی، به هر نوع استراتژی و تاکتیک مدون، (یا به هر نوع بی برنامه‌گی و نداشتن استراتژی و تاکتیک مشخص) حقانیت تاریخی میدهد چندان که دیگر جای چون و چرايي باقی نماند، چندانکه دیگر

رابطه‌ی آنها با سازمانهای سیاسی یا هدفها و منافع عام جنبش رسیدگی نمود همیمن ممانه است که باید مورد توجه قرار گیرد. و در آنصورت این برخی از سازمانها و گروههای سیاسی اند که باید پای میز محاکمه گذاشته شوند و پاسخگو باشند به کارونهای دموکراتیک بگذریم.

شما میگوئید "روشن نبودن بدیل در ذهنیت بمعنای فقدان بدیل در عینیت نیست، هنگامیکه در ذهن علییه مثلا رژیم شاه مبارزه میشود در عین در واقع برای چیز دیگری، برای رژیم دیگری مبارزه می شود" این سخن من است درست، اما رابطه‌ی این سخن با نامه‌ی من چیست؟ آیا مقصودتان اینست که من یعنی نویسنده‌ی نامه با طرح پرسشهای خود ناآگاهانه خواسته‌ام رژیم دیگری را به شما القاء کنم؟ چه نوع رژیمی را؟ شما کمی پائین تر به این پرسش پاسخ میدهید چرا که مینویسید: "این توصیه‌های است که بدون تردید نتیجه‌ای جز آنکه در گذشته به بار آورد به بار نخواهد آورد یعنی حتی در صورت پیروزی موجب جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری میشود" پس در واقع شما مرا متهم میکنید که ناآگاهانه و "بدون درک قانونمندی حرکت جامعه‌ی طبقاتی" در ذهن حسن نیت دارم اما در عین حال میخواهم یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی کنم. بسیار خوب، اما بگوئید از کجا و چگونه باین نتیجه‌گیری رسیده‌اید؟ چه چیز مشخص در نامه‌ی من هست که شما را باین نتیجه‌گیری رسانده است؟ من از شما و از مجموعه‌ی چپ مستقل نرسیده‌ام که آقایان بدیل شما برای اوضاع کنونی چیست؟ آیا این بدیل سوسیالیستی است؟ اگر هست دلایل را آشکارا بگوئید و من و خلق اللد را هدایت کنید که به این دلایل منحصر، هم اکنون باید در اسرای نظامی سوسیالیستی بمعنای لغو مالکیت خصوصی و

استقرار کامل مالکیت اجتماعی برقرار کرد و حکومت را فقط بدست طبقه‌ی کارگر سپرد. اگر

چنین نیست آنرا هم بگوئید. بگوئید کس به پس چیست و چگونه بدیلی را میطلبید؟ من البته گفته‌ام که امکان برقراری فوری و سواستطی سوسیالیسم بمعنایی که در فوق بدان اشاره شد وجود ندارد، و این هرگز بمعنای عدم امکان تاریخی برقراری سوسیالیسم نیست. و گفته‌ام که "تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه‌ی نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به یاد رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ازادگی برنامه‌ی واقعینانهای در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از نارضایی عمیق توده‌ها بر محور خواسته‌های دموکراتیک، تشبیت حق مالکیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیا اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود." برنامه‌ی که بدان اشاره میشود بیشتر

یک برنامه‌ی مبارزاتی برای متشکل تر کردن،

این مسائل مطرح نیاند که مدعیان رهبری جریان های چپ خود و مجموعه‌ی نیروهای دینا - لدر و خویش را دارند واقعاً یکدام سمبست میگردند و به سبب نهدی تدارک آئینده‌ای درخشان چه مصیبتی را احتمالاً بر جامعه تحمیل میکنند. هدف این بود که چپها آنچه بنام نیروهای چپ و مترقی ایران شناخته شده است، سرانجام در برابر چند پرسش اساسی قرار گیرد و مجبور شود به آنها پاسخ گوید، آنهم در روشنی از پرسش و پاسخ که جای ظفره رفتن، لفاظی کردن، منافرتیک انقلابی را وسیله‌ای برای قرار از واقعیات و سرپوش گذاردن به نتوانی در شناخت هدفهای عمومی جنبش انقلابی و در بسیج توده‌ها به کرد آنها برای اعتدال جنبش قرار دادن و نداشتن پاسخ های صریح و روشن در برابر مسایل باقی نماند. کماتن میکنم که نحوه‌ی برخورد شما با نامه‌ی من زمینهای جنبش روندی از پرسش و پاسخ را فراهم کرده باشد، و این حتی اگر در یک بحث انفرادی با نیروهای چپ سرانجام به ضرر من تمام شود اما مجموعاً به سود جنبش است و همین به من قوت قلب میدهد که بحث را بسا

مراحت بیشتری با شما دنبال کنم. شما پاسخ خود را با اشاره به برحسورد قلبی تان با جریانهای دموکراتیک بویژه جریان کانون نویسندگان ایران، آغاز کرده‌اید. اولاً طرح مسائلی کانون در پاسخ نامه‌ای که به کانون ارتباطی نداشت هیچ دلیل و حامل فایده کننده‌ای ندارد جز همسان حکایت همیشگی که: "نگفتیم حق با ما بود؟" تانیا کانون، بویژه در سالهای رویارویی اش با رژیم شاه، مجمعی دموکراتیک بود کسسه مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان را وسیله‌ای

برای شکستن سد خفقان و احتناق آریا مهرسری قرار داد و با مهارت قابل تحسینی توانست این مبارزه‌ی دانا محدود و مشخص را تبدیل به محملی برای حرکت هدفهای کل جنبش کند و از این

رهگذر خدمتی شایسته به جنبش انقلابی ایران کرد. بر خلاف نظر شما، که در انتقادهای قلبی تان از حرکت کانون نیز مستتر بود، کانون هیچگاه ادعای آن نداشت و نمیتوانست و نمیتوانست داشته باشد که بدیلی چپ برای

مجموعه‌ی جنبش ارائه دهد. این کار سازمانهای سیاسی بود که با شکسته شدن جو خفقان از طریق مبارزات دموکراتیک وظیفه‌ی اساسی خود را کسسه ارائه بدیلی مناسب برای مجموعه‌ی جنبش بود انجام دهند که متأسفانه انجام ندادند. به تنها انجام ندادند بلکه پس از پیروزی جنبش بر رژیم شاه بیشتر آنها سعی خود را عمدتاً معطوف به تضعیف کارونهای دموکراتیک، کشادن اختلافات گروههای سیاسی به درون آنها، از بین بردن یکپارچگی آنها و نهایتاً بی اثر کردن کارونهای دموکراتیک بعنوان نهادهای مبارزاتی کردند و بدیسان مجموعه‌ی جنبش را از یکی از باروها با محمل های توانمند و موثر خود محروم ساختند. اگر قرار باشد روزی به مسائلی کارونهای دموکراتیک در این کشور و

منجم تر کردن و سرانجام نجات جنبش چپ از سرکوب‌گرمی الوقوع آید است تا یک برنامه‌ی بدیل برای بدست گرفتن قدرت. اما فرض کنیم که با را از این حد فراتر گذاشته بخواهیم موضوع بدیل قدرت را مطرح کنیم. آیا سخن از برنامه‌های که محور اصلی آن "حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقها و بازسازی اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی" است بمعنیهای "تایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری" است؟ راستی این چه طرز استدلالی است که گریبانگیر چپ ایران شده است؟ چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی نخستین عکس العمل شما چماق تکفیر مکتبی باشد؟ چون این چیزی نیست جز چماق تکفیر مکتبی. چگونه است که شما از چماق تکفیر جمهوری اسلامی و حامیان استالینیست آن یعنی حزب توده می - نالید اما عکس العمل خودتان هم در برابر سر انتقاد دیگران چیزی جز این نیست؟ شما میگوئید: "ما نیز معتقد نیستیم که از هم اکنون میتوان انقلاب سوسیالیستی کرد. بعکس، ما معتقدیم که این دوران تدارک انقلاب

سوسیالیستی است... قبل از وقوع این انقلاب سوسیالیستی انقلابهای متعددی ممکن است بوقوع بپیوندد که زمینه سازی و سرگرمت فعال کمونیستها در آن مطلقا ضروری است. "اولا تدارک انقلاب سوسیالیستی" مشخصا "دوررا بطه با مسایل ایران یعنی چه؟ اگر نخواهیم

فقط بر حد کلی کرسی باقی بمانید، اگر فاند رسید به مسایل مشخص ایران برای تدارک انقلاب سوسیالیستی پاسخ بدهید، لطفا بفرمایید که چه کار باید کرد؟ چه کار باید کرد که کشور سقوط نکند، به دامان این یا آن ابر قدرت نیفتد و در عین حال جنبش اعتلا یابد و طبقه‌ی کارگر بتواند بعنوان یک طبقه متشکل تر شود، سازمان یابد و تبدیل به بدیلی برای قدرت سیاسی شود؟ اینست سؤال مشخص من و به این سؤال با پاسخهای کلی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نمیتوان برخورد کرد، یا بدین پاسخ مشخص داد. ثانیا اگر درست است که قبل از انقلاب سوسیالیستی انقلابهای سیاسی متعددی ممکن است بدوفهم بپیوندد که زمینه سازی و شرکت فعال کمونیستها در آن مطلقا ضروری است "لطفا بفرمائید چه نوع انقلابهای سیاسی؟ و شما کمونیستهای ایران با چه برنامه‌های مبارزاتی با کدام بدیل مشخص حکومتی آمساده‌ی وارد شدن در این صحنه هستید؟ شما در این میان نوده را به گرد چه چیزی می‌خواهید جمع کنید؟ بیم آن می‌رود که شما هیچ پاسخی برای این پرسشها نداشته باشید و پاسخ شما فقط "کوشش برای عدم استقرار حاکمیت" باشد. چرا که "حدال قدرتهای حاکم میتواند شرایطی را فراهم آورد که هیچ جناحی حاکمیت مطلق نیابد" نکند... "آیا این مبارزه بخاطر مبارزه" نیست که شما مرا به آن متهم کرده‌اید؟ از این گذشته، کوشش برای "عدم استقرار حاکمیت" اگر همراه با ارائه‌ی دورسمای روشنی از تنبیهات

وضع اجتماعی - دورتمایی که از خواسته‌های کنونی توده‌ها از یکسو و خط حرکت تاریخی جامعه از سوی دیگر الهام بگیرد - نباشد آیا ممکن نیست که خطر سقوط قطعی کشور و سرآمدن مجدد فاشیسم را در برداشته باشد؟ آیا معنای حرف شما در شرایطی که هیچ نوع دورتمایی مشخص از جانب چپ مستقل ارائه نمیشود آن نیست که فقط نبود یک قدرت مستقل ایده‌آل شماست؟ و مرز این سخن با هرج و مرج طلبی در کجاست؟ در صورت ادامه‌ی این وضع و کشانده شدن کشور به حالت کامل آشوب و فقدان هرگونه شایات آن کدام چپ متشکل مستقل با برنامه‌ی

سازمان یافتنی متحدی است که خواهد توانست در لحظه‌ی تاریخی جانشین قدرت شود؟ آیا جنبش حبی وجود دارد؟ اگر هست، شما هم نشان بدهید. در هر صورت، نه گمان من، مسائلی برنامه‌ی مبارزاتی و برنامه‌ی حداقل مجموعی جنبش چپ و شرقی بعنوان بدیل اجتماعی سیاسی در شرایط کنونی همچنان به قوت خود باقی است و نیروهای مستقل چپ و شرقی ایران اگر خواهان اعتلا جنبش و نجات موجودیت خود هستند باید باین مساله پاسخ مشخص بدهند. بدیهی است همچنان که گفتم محور اصلی جنبش

برنامه‌ای از یکسو خواسته‌های عمیق جنبش انقلابی ایران و از سوی دیگر دورسمای تکامل اجتناب ناپذیر تاریخی جامعه‌ی ماست. مهم اینست که مجموعه‌ی جنبش مستقل چپ بر سر ضرورت جنبش برنامه‌ی متحدان مال و خطوط کلی آن توافق اصولی داشته باشد. در اینصورت نوشتن و مشخص کردن جزئیات آن در حول محور فوق بر خلاف تصور شما، کار دشواری نیست. به امید پیروزی جنبش انقلابی ایران

۵۹/۱۱/۱۰



قبل از شروع بحث لازم می بینیم به چند نکته اشاره کنیم.
 (۱) در جواب ما به نامه‌ی اول نویسنده در رهاگی شماره‌ی ۶۱ هیچ جا نکته‌ای که دال بر این باشد که ما مستقیم نویسنده‌ی نامه‌ی خواهان برقراری سوسیالیسم نیست وجود ندارد و اگر چنین شهدای آفریده باشد بدین ترتیب تمحیح میشود. در حقیقت اگر چنین بود ما نه نامه را چاپ میکردیم و نه خود را موظف بطرح نقطه نظرات خود میدیدیم. در این کشور فراوانند تعداد کسانی که از زاویه‌ی غیر سوسیالیستی به مسایل دموکراتیک و اجتماعی سخنرند. بولسک با چنین افراد و جریاناتی از جمله وظائف ما نیست. حداکثر میتوان این جریانات را افشاء کرد و نه با آنها پولسک کرد. ما از این نقطه نظر حرکت کرده‌ایم که ببینیم بخشی از نیروهای خواهان سوسیالیسم چه میگویند و ایرادات نظریات

آنها - البته از نقطه نظر ما - چیست .
 (۲) هر صاحب نظری که سطلبی را عنبروان
 میکند قاعدتا باید این نکته را بپذیرد که
 مطلب عنوان شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و
 کسانیکه عینا آنگونه می اندیشند نکات اشکال
 آنرا مطرح خواهند کرد و کل یا بخشی از نظر
 را رد یا قبول خواهند کرد . طبیعی تر از این
 نمیتوان اندیشید . بنا براین سؤال و در حقیقت
 ایراد نویسنده نامی بما که کوبیا یا نشانیان
 دادن ایرادات نظریات ایشان قصد متهم کردن
 ایشان را داشته ایم بطوریکه اظهار میدارد :

"آیا مقصودتان اینست که من یعنی
 نویسنده نامی یا طرح پرسشهای خودم
 ناآگاهانه خواسته ام رژیم دیگری را به
 شما القاء کنم ."

و با :

پس در واقع شما مرا متهم میکنید که
 ناآگاهانه و بدون درک قانونمندی
 حرکت جامعه طبقاتی در ذهن حساس
 نیت دارم اما در عین حال میخواهم
 یک رژیم سرکوبگر را جانشین رژیم
 سرکوبگر فعلی کنم ."

بکلی ناوارد است و در حقیقت به شیوه ای غیر
 دموکراتیک جلوی بحث را میگیرد . این برخورد
 که اگر شما سخن مرا رد کنید و یا نشان دهید
 که عاقبت منی مورد پیشنهاد من به سرانجام
 خوبی نمیرسد ، در حقیقت مرا متهم کرده اید که

خواسته ام جنبش را به نابودی بکشانم . اگر از
 جانبیک فرد بیگانه با پولمیک و مباحثسیا -
 سی عنوان شود قابل فهم است . در این
 صورت باید به آن فرد توضیح داد که رفیق
 عزیز از آنجا که هیچکدام از ما پیامبر
 نیستیم و تمام عوارض و اشکالات همه نظریات را
 نمیدانیم لذا این وظیفه را در قبال هم و در
 قبال جنبش داریم که ایرادات نظریات یکدیگر
 را بازگو کنیم . باین امید که اگر تفاوتها و
 نیت وجود داشته باشد این ایرادات مرتفع شود
 و نه اینکه اگر ثابت شدویا حتی گفته شد گسه
 اشتباه میکنیم جماع تکفیر را بلند کنیم و
 بگوئیم که پس تو مرا متهم میکنی که میخواهم
 پدر جنبش را در آورم . آری ، یک فرد ناآشنا
 به مباحث سیاسی میتواند اینطور احساساتی
 برخورد کند و توضیح فوق هم برایش کافی
 خواهد بود ولی نویسنده نامی ناآشنا با این
 مسایل نیست و بنا براین برخوردش بما که کویا
 او را "متهم کرده ایم" ، یک برخورد غیر دموکراتیک ،
 غیردوستانه و یازدارنده بحث است . معنای

منفی آن اینست که کسی جرات نکند بدیکسری
 بگوید اشتباه میکنید چون در اینصورت مخاطب
 را "متهم" کرده است که میخواهد "یک رژیم
 سرکوبگر را جانشین رژیم سرکوبگر فعلی" کند .

(۳) دلیل ما در یادآوری ایرادات کسار
 کانون نویسندگان قبل از انقلاب برخلاف استنتاج
 نویسنده نامی این نبود که بگوئیم "نکفتیم

حق با ما بود؟" . این حق مسلم یک جریسیان
 سیاسی است که هنگامیکه بر خلاف جریان شناسا
 میکنند و ایرادات یک حرکت سیاسی را بیساز
 میسازد و اعتراضات و اتهامات مخالفین را
 آگاهانه تحمل میکنند ، هنگامیکه با گذشت زمان
 یا همان ایرادات از طرف عده ای تکرار میشود
 (مثل منی مورد پیشنهاد رفیق نویسنده نامی)
 و یا اینکه بر عکس عده دیگری چنان نعل
 وارونه میزنند که گویی از اول چنین نگفته
 اند (مثل حزب توده) به گذشته استناد میکنند .
 خیلی بی لطفی است که این استناد به گذشته
 برای نشان دادن صحت یا عدم صحت یک منی را
 بعد "نکفتیم حق با ما بود؟" تنزل دهیم .

آیا ما حق نداریم نوشته های دو سال و اندکی
 پیش حزب توده را که در لاس زنی با لیبرالها
 گوی سقت را از همگان رسوده بود با مطالب
 کنونی آنها مقایسه کنیم؟ آیا ما حق نداریم

اظهارات خود را در آنزمان در رد همکساری
 با لیبرالها و در نشان دادن تفاوت ماهوی
 بین آزادیخواهی لیبرالی و کمونیستی یادآوری
 کنیم و اعتقاد خود را به ادامه همین منی
 تکرار کنیم؟ اگر جواب مثبت است ، که قاعدتا

رفیق نویسنده نامی هم در این مورد - یعنی
 در مورد برخورد به حزب توده - با ما موافق
 است ، چرا ما نمیتوانیم به رفیق نویسنده نامی
 نامه ، برخی اشتباهات دیروز یک جریان متشکل
 از بسیاری از عناصر مترقی و تکرار آنها از
 جانب وی - و عده ای دیگر - را نشان دهیم؟

چرا باید با تنزل بحث به سطح دیدی را نسبت
 میگفتیم و نظایران جلوی این بحث آموزشدهنده
 تجربه ای یک انقلاب هم پشتوانه ای آنست گرفته

شود؟ بهر حال این نکات هم خلاف انتظا رو
 خلاف ایجاد زمینه برای یک بحث خلاق است .
 ما صمیمانه امیدواریم که همه ما همواره
 و بخصوص در مباحثی باین حد جدی از برخورد
 هیجانی و غیر دموکراتیک اجتناب کنیم و این
 امکان را برای مخاطبین خود بوجود آوریم
 که نظرات و انتقادات خود را مطرح کنند .
 همواره این مجال هست که ثابت شود که انتقاد
 با انتقاداتی ناوارد بوده است . و همواره
 این امکان نیز هست که طرح کننده ای یک نظر
 متوجهی خطاهای خود بشود .

(۴) ما در پاسخ قبلی و نوشته های متعدد
 دیگر دید خود را از انقلاب ایران نوشته ایم
 این بحث که آیا دید ما درست است یا نه - که
 طبیعتا فکر میکنیم درست است - جای بحث در
 اینجا نیست . اگر کسی نظری در صحت و سقم
 این دید دارد میتواند مشخصا ارائه دهد و ما
 نیز سلما جواب خواهیم داد . بحث اینست

نوشته این است که پیشنهادات نویسنده درست هستند
 یا نه . ما در جواب خود نشان داده ایم که این
 پیشنهادات در صورت اجرا علیرغم خواسته
 نویسنده سرانجام خوبی نخواهند داشت . ما
 میتوا نیم در نقدا بین نظریات درست گفته یا شیم و یا
 اشتباه کرده یا شیم که میتوا ند مورد بحث قرار گیرد

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

ولی این مسأله ابتدا ربطی با این امر که پیشینها ذات قبلی خود ما درست بوده اند یا نه نبوده اند ندارد.

تو ما در مورد مرحله‌ی نذارک انقبساط سوسیالیستی میتوانستیم از نقطه نظر اقتصاد مختلف درست با نادرست، کلی یا مشخصی باشد. این قابل قبول است ولی حتی نادرستی آنها - یا کلی بودن آنها - بنظر نویسنده‌ی نامه - مطلقاً بمعنای درستی نظرات ارائه شده توسط نویسنده‌ی نامه نیست. بنا براین یک برخورد نویسنده با ما هنگامی که نویسنده‌ی نامه نظرات ما هنگامی که نویسنده‌ی نامه نظرات خود دفاع میکند هیچ کاری نمیتواند بجز غلط محبت نمیتواند انجام دهد. نویسنده‌ی نامه اگر ثابت میکرد نظریات ما نادرست است یک دره هم به اثبات نظریات خود کمک نکند کرده بود. حداکثر همه می فهمیدند که هم ما نادرست میگوئیم و هم رفیق چرا نویسنده خود را موظف میبندد که دهها سؤال - که بنظر ایشان ما جوابی برای آنها نداریم - مطرح کند. فرض کنیم ما جوابی نداده باشیم. این امر چه چیزی را ثابت میکند. نادرستی حرف ما و یا درستی حرف ایشان را؟ ما سر این نکات عمداً یا ناشی میکنیم چون سطح مباحث و نیز خواست طرفین جدل را در این حد میدانیم که انتظار داشته باشیم مباحث را در هم و مخلوط نکنیم و بگذاریم که عناصر اساسی مورد بحث شکافته شود.

(۵) اما قبل از اینکه به عنصر اساسی بپردازیم این تذکر را نیز ضروری میدانیم که ما نیز بهمان شدتی که رفیق نویسنده میبویسد از سردرگمی و تشتت و بی برنامگی چه نا راحت هستیم و واقف هستیم که چه فرصتهای مناسبی از دست رفته است. ما ارزش ویژه‌ی گوشه نشینی برای راهبایی را درک میکنیم اما آنچه که بنظر میرسد در این زمینه‌ی خاص مسأله‌ی عمده‌ایست تفاوت نظرات ما و رفیق نویسنده در تبیین علل این سردرگمی و تشتت است.

این تفاوت نظرها، این ریشه‌یابی همسای متفاوت لاجرم ما را به نتایج متفاوتی در مسی و برنامه و یا در نحوه‌ی درمان بیماری میکشاند. در این زمینه توضیح میدهم.

رفیق نویسنده‌ی نامه هیچ جا به روشنی به ذکر این علل نمیپردازد، بلکه با تأکید بر این امر که گویا یک برنامه‌ی مشخص - اگر تدوین شود - میتواند نیروهای چپ و انقلابی را متحد گرداند بطور غیر مستقیم چپها را میبهماند که گویا در در اینجا است. در این است که هیچ شیر پاک خورده‌ای بفکر این نیست استفاده است که رفیق یک برنامه را مشخص نارد تا بحث متحد شود. ما بعداً در همین نوشته‌ها برخی از نکات مطرح شد توسط رفیق را خواهیم شکافت ولی در اینجا باید بگوئیم که این سردرگمی کم دامنه از علت تشتت و سردرگمی است و لاجرم یک برخورد گلا ولو نادرستی (اراده‌گرایی) را نیز در حل مشکل بدستمال دارد. بنظر ما چنین نیست. علل تشتت و سردرگمی چپ بخشی دهنی هستند و بخشی ریشه

در عینبات حاشیه دارند. بدآموزیها، کمزوری آموزیها و تعلق به تحلیلهای "تروز مسرزی" فقط به حرکت وجود زمینه‌های عینی قابل توضیحند. کمبود حرکت طبقاتی - و نه الزاماً سیاسی عمومی - طبقه‌ی کارگر، و ضرورتاً عدم انسجام و شکل‌گیری هویت واقعی آن و نیاز ضرورتاً عدم پیوند آن با جریانهای روشنفکری کمونیستی زمینه‌های واقعی هستند که بی هویتی، چند هویتی و بد هویتی این جریانها را توضیح میدهد. در همین شماره‌های اخیر رها بی ما یک سلسله نقد بر سواخ یکی از سازمانهای چپ - رزمندگان - نگاشته‌ایم. یک خواننده‌ی آگاه قاعدتاً با دیدن اینهمه تناقضات، تعلق رها بی، درهم‌گویی‌ها و متذلل گویی‌ها در شکفت میشود. چرا یک جریان میتواند اینهمه تعلق بزند. برای اینکه ما این را بدست آورده است، برای اینکه یک فرقه‌ی مذهبی است که هیچ ارتباطی با دنیای خارج ندارد، برای اینکه پیوندی با طبقه ندارد و بیشتر اینکه جنبش طبقه‌ی کارگر در کیفیت و کمیتی که میتواند جلو این پیوندها را بگیرد وجود ندارد. رزمندگان میتوانند با یکبار لاس بزنند، بعد دعوا کنند، بعد اشعاع کنند، بعد دوباره لاس بزنند، بعد سیدانیم جکار کند. ولی اینها هیچ یک به ربطی به طبقه‌ی کارگر دارد، نه اهمیتی برای هیچکس بجز بیروان همین دو فرقه دارد. میگوئیم - و رفیق نویسنده‌ی نامه میگوید - فرقه‌گرایی بد است. بحتی در این نیست. بحث اینجاست که چگونه میتوان فرقه بود و فرقه‌گرایی نکرد. حال

انتظار داریم صرفاً با ارائه‌ی برنامه‌های این فرقه‌های مختلف هویت خود را نفی کنند و برنامه‌های جویباری اندک توشه‌ی خود را بسازند. در این جنبش بریزند؟ آیا این ایده‌آلیسم نیست؟

ما چگونه چپی را میخواهیم متحد کنیم که برداشتهایش از مسایل اساسی انباشته است - دموکراسی و عدالت اجتماعی - آنقدر متفاوت است که نمیتوانیم آنها را کلاً متباین بنامیم؟ رفیق! قسمت اعظم چپ ایران هر بورس سیاسی رژیم را چنین میگیرد چون متصوراً لیبرالهای طرفدار سرمایه‌داری در این بورس ضربه میخورند. رفیق! بخش دیگری از چپ ایران در عالم هیروت با دوتا و نصفی آدم میخواهد جنگ داخلی راه بیندازد، حال تو در اندیشه‌ی این هستی که اینها حصول برنامه‌های متعلق شوند؟ چنین نیست. اینها در شرایط فعلی یک آرزوست. یک آرزوست که کوشش برای انجامش - ولو در حد نسبی - و محصوراً تنها زمانی میتواند ارزنده باشد که توهم نسازند. اگر انتظار با و پیش بینی ما واقعیت یافتن امری باشد که شدنی نیست. برنامه و سیاستی در پیش خواهیم گرفت که لاجرم ما را با طناب پیوسته به چاه خواهد برد.

(۶) اگر ارائه‌ی برنامه در سطح مسایل دموکراتیک محدود شود با همه‌ی آنچه که ذکرش رفت صرفاً میتواند یک آرزوی متخلف

نوع برخورد هاست و نه نشان دادن اشتباهات
ما. مطلب عمده را بحث روی عنصر اساسی
میدانیم. ذکر نقل قول قول بالا از آن جهت
است که خواننده (و رفیق نویسنده) متوجه
شود که چگونه عنصر اساسی در میان
پیرایه‌های از پیش و نوش، بحث شده و شکافته
شده باقی میماند و حال آنکه اساس بحث همین
است.

ما از میان چهار مفولدی "حق حاکمیت مردم"،
حق شعبین سرنوشت خلقها، و بازسازی اقتصاد
ایران و تضمین استقلال ملی" که عناصر اساسی
شناخته شده‌اند و نویسنده بر آنها تأکید
دارد به مسأله "بازسازی اقتصاد ایران"
توجه داریم چون بهمانه‌ی یک سازمان کمونیستی
معتقدیم که بقولات دیگر از کمال این مفولده
خود را محقق میکنند. بنظر ما فی المشکل
"حق مالکیت مردم" برای افراد مختلف میتواند
معانی مختلف داشته باشد ولی این معانی همه
بر مبنای خواست نویسنده بلکه بر مبنای
"اقتصاد ایران" تعریف میشوند. ما در این
امر که برداشت نویسنده از "حق حاکمیت مردم"
و دو عنصر دیگر برداشتی مترقی است تردیدی
نداریم. مسأله‌ی ما اینست که چون این ذهن
نویسنده نیست که تعیین کننده‌ی چونکسی
"حق حاکمیت مردم" است، بلکه این واقعیات
رضخ زمینی، عینیات - برای ساده شدن موقعا
بخوانیم اقتصاد تولید است که حاکمیت
حاکمیت مردم را مشخص و متعین میکند. بنا بر
این باید ببینیم که نویسنده در این مورد

بطور مشخص چه میگوید. رفیق نویسنده قطعا
اذعان دارد که اگر این مسأله مشخص نشود
هیچ نقاوتی بین آنچه که یک کمونیست میخواهد
هد و آنچه که خیلی‌ها و از جمله لیبرالها
میخواهند وجود نخواهد داشت. و نقطه‌ی
حرکت ما نیز البته این نیست که هر چه
لیبرالها در مورد هر موضوعی بگویند
کمونیستها باید عکس را بگویند. مثلا
اگر لیبرالها گفتند آزادی خوب است
پس کمونیستها بگویند بد است (کمونیستها
مگویند آزادی خوبست ولی شما آزادبخش
نیستید.) ما اینقدر تفاهم داریم.

بحث ما اینست که مقولات فوق نه تنها
مورد خواست لیبرالها هستند بلکه با این
صورت ارائه شده فقط مورد خواست آنها هستند.

"بازسازی اقتصاد ایران" یعنی چه؟ ما یاد
نگرفته‌ام که اقتصاد را بدون روابط تولیدی
بفهمیم. برای ما "بازسازی اقتصاد" بخودی
خود هیچ معنایی ندارد. یک حرف کلیسی.

نامشخص و شعاری است. اما این را نیز
میدانیم که در جامعه‌ی سرمایه‌داری "بازسازی

اقتصاد" عملا چه معنا میدهد، معنیهای آن
- صرفنظر از آنکه رفیق نویسنده چه در نظر
داشته باشد، و صرفنظر از آنکه اساسا باین
تفکیک قایل باشد یا نه (که قاعدتا هست) -
بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری - و طبیعا بر
مبنای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری - است.

نشدنی تلقی شود. اما اگر ایراد همین
بود ما در نوشته‌ی قبلی و نوشته‌ی حاضر تنها
باین حد به تفصیل نمیرفتیم. شاید حتی
در این مورد خاص سخن نمیکشیم یا این امید
که شاید مسایل و عواملی ناشناخته در
محاسبه وارد شوند و کاری را که ما و دیگران
در گذشته نتوانستیم انجام دهیم - یعنی
اتحاد چپرا - رفقای دیگر با تدابیر
متفاوت انجام دهند. در این زمینه ما
مسئله جزء مشتاق ترین استقبال کنندگان
میتدیم. اما مسأله در این حد خلاصه
نمیشود. نگاهی به عناصر اساسی
پیشنها در رفیق نشان میدهد که جفا، اسهام
و توهم وجود دارد.
عناصر اساسی مورد بحث چیستند؟ بنظر
نویسنده این است:

"تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی
ایران وحدت و یکپارچگی همه‌جانبه
نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم
برای یاسداری از دستاوردهای به یاد
رفته‌ی جنبش انقلابی ایران و ارائه‌ی
برنامه‌ی واقعینانه‌ی در جهت باز-
سازی ملی است. این برنامه باید
با الهام از تارمایی عمیق نوده‌ها
بر محور خواستهای دموکراتیک،
تشبیت حق حاکمیت مردم و حق شعبین
سرنوشت خلقهای ایرانی، احیای
اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی
تنظیم شود...."

همین مسأله را نویسنده مجددا مختصا
تذکر میدهد که:

"آیا سخن از برنامه‌ای که محور اصلی
آن "حق حاکمیت مردم" و حق شعبین
سرنوشت خلقها و بازسازی اقتصاد ایران
تضمین استقلال ملی" است به معنای
"جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم
سرکوبگر دیگری است؟"

و بالاخره با اعتراض شدید در ادامه‌ی همین
سخن مینویسد:

"راستی این چه طرز استدلالی است کنه
گریبانگیر چپ ایران شده است؟
چرا باید در برابر هر حرفی و سخنی
نخستین عکس العمل شما جماع تکفیر
مکتبی باشد؟ چون این چیزی نیست جز
جماع تکفیر مکتبی. چگونه است که
شما از جماع تکفیر مکتبی چه‌سوری
اسلامی و حامیان استالینیسنت آن
یعنی حزب توده مینالید اما عکس العمل
خودتان هم در برابر انتقاد دیگران
چیزی جز این نیست."

ما باین قسمت اخیر نقل قول برخورد نمیکنیم
چون معتقدیم بکار بردن تلویحی "جماع تکفیر
استالینیسنت" چیزی را حل نمیکند و من حیث
المجموع بحث را به سطح جدلهای موسوم بسین
فی المثل رزمندگان و پیکار میکشاند و اگر
قرار باشد کاری را "متهم کردن" نامید این

یعنی بگوئیم همت کنیم، سطح تولید را بالا ببریم، اعتماد نکنیم، تعصن نکنیم، از اعمالی که چرخ "اقتصاد" را کند میکند بپرهیزیم والی آخر... این نه تنها شعار بنی صدر بلکه شعار حزب جمهوری اسلامی هم هست. و ما میدانیم که رفیق نویسنده ایدا مدافع رژیم سرکوبگر فعلی نیست. وجود ابهام و بیابانیتناقض در اهداف - را رفیق نویسنده با بیابانیتوضیح دهد و اگر ما با این جنبه‌ها مسروداریم و تناقضات و ابهامات را مشخص میکنیم کسی را متهم نمیکنیم که مدافع این یا آن رژیم سرکوبگر است. بطور خیلی ساده میگوئیم که "بازسازی اقتصاد" بخودی خود معنا ندارد، اما در مقطع کنونی بمعنای بالا بردن تولید و

انجام همدی اقداماتی است که سطح آنرا بالا ببرند و بالتبع جلوگیری از همدی حرکتی است که مانع بالا رفتن آن میشوند. اگر جواب مثبت است که این معلوم نیست چنانچه کمونیستها کمونیستند. چرا کمونیستها در خدمت لیبرالها که بهرحال همین هدف را دارند در نیابند. چرا به آنها بگویند آقایان! در این دوران رسالت با شماست. شما بدیل هستید، ما هم سطح خواسته‌ها بیمان را تا آن حد کد برای شما قابل قبول باشسد پاشین میآوریم. کمونیست بودن ما بمانسد برای مرحله بعد. و باز این سوال پیشدا میشود که مغولات چهارگانه‌ی فوق دیگر چسرا اساس یک پلاتفرم برای وحدت نیروهای انقلابی و چپ - که مخاطبین رفیق نویسنده هستند باشند. چرا لیبرالها نباید در آن شرکت کنند. مگر آنها چه میخواهند؟

ممکن است گفته شود فرق ما و لیبرالها اینست که در برنامه‌ی مفضل ما جهت گیری سوسیالیستی با بقول رفیق نویسنده " دورنمای تکامل اجتناب ناپذیر تاریخی جامعه‌ی ما" مشخص خواهد شد. ما میپرسیم آیا بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری با جهت گیری سوسیالیستی چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری مسروداعی برادر بزرگ است؟ آیا چیزی جز پرونیسم، ناصریسم، بومدیا نیسم و انواع سوسیالیسم‌های خلقی است؟ کدام تجربه‌ی تاریخی و یا کدام استدلال تشویریک وجود دارد که نشان دهد این ادعا چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری است؟ ملاحظه میکنید که شق اول یعنی دادن رسالت به بورژوازی لیبرال با آنکه پلخانوفی و منشویکی و هر چه بخواهید هست ولی گمتر همراه کننده است. این شق بجزرا میسرود به دهلهای ۶۰ - ۷۰ سال پیشی و ترها بیسی از این دست که فقط بورژوازی رسالت دارد جا مده را به پیش برسد. نیروهای مولده را رشد دهد و به نهایت تکامل برساند یعنی کمونیستها از نگاه سیرودای مولده و مناسبات تولیدی برای سرنگونی بورژوازی استنباده کنند. این تر رشد سرمایه‌داری را در این عصر انقلابی، ناگزیر، و بنا بر این قابل

دفاع - و لازم الدفاع - میدانند، این چیز با همه‌ی انحرافی بودن آن لااقل این ادعا را نمیکند که سرمایه‌داری در حال رشد جهت گیری سوسیالیستی میکند. سکویند سرمایه‌داری است و السلام. شق دوم اما، همین حرف را با اصطلاح زیبای "جهت گیری سوسیالیستی" توأم میکند که همانطور که گفتیم همان پرونیسم و کذاست و ایرادش این است که سرمایه‌داری را به اسم غیر سرمایه‌داری، به اسم سوسیالیسم، مطرح میکند.

ما نویسنده را متهم نمیکنیم که مدافع "تر راه رشد غیر سرمایه‌داری" است. ولی اینرا میگوئیم که تفاوت نظر استان با این تر مشخص نشده است. اینرا میگوئیم که هنگامیکه مهمی مانند "تکسین تاپویی کسد" سالهای سال است بر جنبش ایران هاگنم است - و چه خوب است که تاپوها بکسته شود در پیش روست، لااقل این مساله باید روشن شود که برای تکسین به پتک سیرودمی احتیاج داریم. این مساله روشن شود و هم جنبش چپ ایران - علیرغم همدی ابتلاغات و انحرافات آن - آنقدر دستکم گرفته نشود که گویا کسی نمیدانند که باید کاری کرد که بقول رفیق نویسنده "کشور سقوط نکند، به دامان این یا آن ابر قدرت نیفتد".

ما میدانیم، و نمیخواهیم بی انصافی کرده باشیم که ادعا کنیم چهار مقوله‌ی سروق کل حرفی است که رفیق نویسنده بعنوان برنا مدهی کمونیستها ارائه میدهد. اما ما مدعی هستیم که سایر مغولات و مواد هر چه باشند بدون روشن کردن مساله‌ی اقتصاد و مناسبات تولیدی در حد خواسته‌هایی زیبا و ذهنی کافی خواهند ماند. هیچ برنا مدهای بیسرای

کمونیستها بدون روشن کردن دقیق مساله‌ی مالکیت، مساله‌ی تولید، برنا مدهی جدی نیست. حدکثر طرح تعدادی خواست و رفورم و تغییرات رویایی است و این اظهار ما بمعنای بیسی ضرورت آنها نیست، بلکه بمعنای آن است که خواست انجام برخی تحولات و رفورم‌ها را معادل برنا مدهی حداقل کمونیستها ندانیم. خلاصه کنیم، مغولات عنوان شده

یک جامعه سرمایه‌داری دموکراتیک مستقل را بحسوان تنها بدیل ممکن در مقابل رژیم سرکوبگر فعلی قرار میدهد. طبیعی است که رفیق نویسنده جهت گیری سوسیالیستی آنرا مد نظر دارد و تفاوت او با لیبرالها در همین است. اما تفاوت ما با او در این است که ما این بدیل را اساسا ممکن نمیدانیم. ما

اعتقاد نداریم که در این عصر، سرمایه‌داری در هیچ جامعه‌ی مستقل از سرمایه‌داری ههاتی بوجود خواهد آمد یا تشبیب خواهد شد. ما اعتقاد نداریم که در عصر امپریالیسم در هیچ جامعه‌ی سرمایه‌داری (در کشورهای پیرامون) حتی دموکراسی بورژوازی مستقل

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

خواهد شد. ما اعتقاد داریم که ممکن شمردن این تبدیل بیک توهم است. و بهمین جهت

است که "بازسازی اقتصادی" را لزوماً و ضرورتاً - و علیرغم خواست رفیق نویسنده - بازسازی سرمایه‌داری ایران بمثابه‌ی بخشی از سرمایه‌ی جهانی میدانیم. در چنین شرایطی "حق حاکمیت مردم" بیک توهم است. "استقلال ملی" بیک توهم است، "حق تعیین سرنوشت خلقها" در چهارچوب یک نظام استعماری - کر فقط بطور متله شده و محدود میسر است. نتیجه چیست؟ آیا اگر ما اینها را توهم میدانیم، اگر استقرار دموکراسی بورژوازی را در ایران غیر ممکن میدانیم پس نتیجه اینست که بگوئیم سرنوشت چنین خواسته و تن به مقدرات سپاریم و دست‌دوستان استالینست را بفشاریم؟ نه. چنین نیست و کاملاً عکس‌آست و بنظر میرسد که رفیق نویسنده در درک نظریات ما بدین مساله کم توجهی کرده است.

سکندارید مجدداً توضیح دهیم. خامعه‌ی ما در حال سکون و ثبوت نیست. امیدهای سرکوفته‌ی انقلاب در بطن خامعه میجوشد. تمام اقشار مردم از هر قشر و طبقه هر یک بدنناال چیزی هستند که گریه در بسجاری موارد برای خود آنها فوربولد نیست ولسی میدانند که از وضع موجود راضی نیستند. بعضی گمان میکنند با میدان خدا وضع درست خواهد شد و اگر وضع حکومت، دولت، رژیم یا هر چه میخواهیم بگوئیم تثبیت شود کارها به جریان طبیعی خواهد افتاد و خواسته‌های آنها برآورده خواهد شد، برخی نیز میدانند که تثبیت وضع - صرفنظر از اینکه چه بخشی

از حاکمیت نهائیتاً غلبه کند - باقی امیدهای انقلاب را سرکوب خواهد کرد. چنانکه میدانید ما جز گروه دوم هستیم. ما معتقدیم که تثبیت نهایی هر یک - بخوانیم بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی - دستاوردهای انقلاب و باقی امیدها را هم نابود خواهد کرد. هر کدام که

تثبیت شوند کشور را بدامان این با آن ابر قدرت خواهند انداخت. این امر بعضی بدامان این یا آن ابر قدرت افغان کسسه نویسنده آنقدر بدردستی از آن نگران است درست‌زمانی واقع میشود که اینها تثبیت شده باشند، که شور انقلابی مردم را خواباننده باشند، که سیستم سرکوبگر خود را مستقر کرده باشند. بنا براین اگر امیدی هست درست در این است که هیچ یک تثبیت نشوند، در این است که کمونیستها صف مستقر خویشتن را ایجاد کنند، در این است که مردم مجال حرکت داشته باشند، در این است که سیستم سرکوب کاملاً مسلط نشده باشد. شما اینرا هرج و مرج میخوانید؟ مهمترین مسئله نامی بر آن بگذاریم. مهم اینست که تشخیص دهیم سرکوب هنگامی وجود دارد که حرکت هست و حال آنکه اختناق یعنی زمانی که سرکوب کار خودش را کرده است، رژیم

تثبیت شده است و حرکتی چشمگیر وجود ندارد. آیا اگر ما مدافع این باشیم که که نباید اجازه داد سرکوب تبدیل به اختناق شود، که حرکت و غلبان و عدم تثبیت رژیم خود را به تثبیت رژیم بدهد، هرج و مرج طلب هستیم! توده‌های مردم ایران انقلاب کردند، انقلاب را جماعتی زدیدند. این جماعت بین خودشان دعوا دارند. روش این توده‌ها با روشی که ما به آنها پیشنهاد میکنیم اینست که ساکت باشند و در "بازسازی اقتصادی" بنفع تثبیت این یا آن جناح شرکت کنند و گریه کشور "سقوط" میکند؟ مگر کشور هم‌اکنون سقوط نکرده است؟ مگر سقوط شاخ و دم دارد؟ مگر این نیست که اگر جدالهای درونی حاکمیت به صلح انجامد و یا یکی غلبه‌ی نهایی بر دیگری بکند نه تنها نتیجه‌ی حرکات انقلابی را نابود خواهند کرد بلکه خامعه را بدامان این با آن ابر قدرت خواهند انداخت. سقوط واقعی این است. سقوط واقعی تثبیت این یا آن جناح است و نه وجود حرکت، غلبان و جلوگیری از تثبیت جناحها. در هر انقلابی، در هر حرکتی مقدار زیادی بگفته‌ی شما "هرج و مرج" هست. توده‌ها نمیگذارند آب‌خوش از گلوئی رژیم پائین رود. هر برنامه‌ی رژیم را که ضرورتاً برای تثبیت وضع، برای سرکوب است به مصاف میطلبند. این قانون انقلاب است. میتوان البته از ترسانکه مبدا ادامه‌ی "هرج و مرج" باعث "سقوط کشور" شود کوتاه آمد. بمن بد و بدتر یکی را انتخاب کرد. ما چنین نمی‌اندیشیم. ما دوران پس از انقلاب را که رژیم تثبیت نشده است، که شور انقلابی باقی است بهترین دوران برای حرکت، برای آموزش توده‌ها، برای جوشیدن تبدیل‌های جدید از بطن اجتماع میدانیم و با چنین اعتقادی میکوشیم که دوران عدم تثبیت هر چه بیشتر طولانی شود.

بدین ترتیب است که علاوه بر مبارزات طبقاتی، مبارزه‌ی مردم برای خواسته‌های دموکراتیک را که مبارزه‌ی بحق است ضروری میدانیم، نه باین امید که رژیم قادر به اجرای این خواسته‌ها خواهد بود بلکه درست‌باین خاطر که ناتوانی رژیم در جوابگویی به نیازهای مردم موجب افشاء هر چه بیشتر رژیم میشود، موجب آموزش توده‌ها میشود، موجب رایل شدن توهمات میشود و امکان بوجود

آمدن تبدیل دیگر و مشخصاً تبدیل چپ‌بیشتر میشود. توجه کنید که ما از بوجود آمدن سخن میکوشیم و نه از بودن و اساسی ترین تفاوت ما و رفیق نویسنده‌ی نامه در همینجا است. او میکویید در حال حاضر بدین شکل چپ وجود ندارد، ما میکوشیم درست‌ولی تنها راه تبدیل شدن در جلوگیری از تثبیت رژیم نهفته است. تفاوت بودن و شدن، این است فرق اساسی.

پاسخ به يك نامه...

بدین ترتیب امیدواریم جواب شنوالاتی از این دست که آیا ما از هم اکنون قابل وجود بدیل سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی (در شرایط حاضر) هستیم یا نه روشن شده باشد. امیدواریم این نکته روشن شده باشد که منظور از مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی یعنی مرحله ایجاد بدیل چپ برای انجام انقلابی که تنها انقلاب اجتماعی عصر است. اگر معتقد بودیم بدیل از هم اکنون وجود دارد، دیگر از مرحله تدارک سخن نمیگفتیم. اگر بدیل وجود داشت که دست یگانه میسریم پس این سئوالات که در مقابل ما گذاشته میشود که آیا فی الحقیقه گمان میکنید که جامعه آماده انقلاب سوسیالیستی است، نشانه عدم توجه بهمان مطلبی است که ذکر کردیم. عدم توجه به تفاوت بودن و شدن. پس این سؤال که کلاهان را قاصی کنید و ببینید که آیا با این توده مردم میشود انقلاب سوسیالیستی کرد نشان دهنده این است که جامعه را نه در حرکت بلکه ایستاده آنچه که هست و نه آنچه که میتواند باشد میبیند. آموزش اباسی توده های مردم، گرایش توده ها بچپ سوسیالیسم فقط در این حرکات است که میسر است. توده ها در حرکت انقلابی بگشاید ره عد ساله میروند. وظیفه عمده کمیونیستها این نیست که در گفته ها و نوشته ها مرابای سوسیالیسم را بازگو کنند. کوی توده های مردم بدین طریق سوسیالیست میشود بلکه این است که با تاثیر گذاری بر حرکت اجتماعی، با دادن رهنمودهای درست در اینجا و آنجا، کمک کنند که توده ها از تجارب زندگی و حرکت خود سوسیالیسم را نتیجه گیری کنند. تجاربی که بخش مهمی از توده های مردم در قبائل رژیم جمهوری اسلامی بدست آوردند بیش از خوارها نوشته و آموزش درسی. چشم آنها را به واقعیت دین سالاری باز کرده است. دلیلی ندارد که نپذیریم که ادامه غلبان کنونی چشمها را بارتر و این توده ها را انبوه تر خواهد کرد. دلیلی نداریم که تصور کنیم که ادامه وضع بی ثبات رژیم امکان آموزش عملی بیشتر را طلب خواهد کرد. دلیلی نداریم که تصور نکنیم که بدیل چپ در این معرکه امکان بروز خواهد یافت. توده های مردم ما از توده های مردم جوامع دیگر عقب مانده تر نیستند. ایرانیانی از ویتنامی "گودن" تر نیست. مذهبی تر هم نیست. بنابراین هیچ دلیلی نیست که بپس مبنای آن بتوان تصور کرد که در صورت ادامه وضع بحرانی، توده های مردم نمیتوانند به جانب سوسیالیسم گرایش پیدا کنند. این امر چقدر طول میکشد؟ نمیدانیم. ولی اگر امید هست - که هست - در همین است. یکسال، دو سال، ده سال، نمیدانیم. در روسیه ۹ ماه طول کشید. در ویتنام چهل سال و کسی نیسر از ترس سقوط کشور حاضر بد پذیرفتن یک امر ناخواسته نشد. در ایران و در شرایط کنونی جهان این امر احتمالاً خیلی کوتاه تر خواهد شد

بود ولی حتی اگر نباشد یک کمیونیست در اسروم گذراستن آن نردیدی نمیتواند داشته باشد.

در بیان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور گرچه منزل پس خطرناک است و مقصد ناپید هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

فدائیان اسلام...

ایران به دو منظقدی تفود روسیه و انگلستان بود (قراردادی که مانند سایر قراردادها استعماری علیه ایران پس از انقلاب اکثر توسط لندن امضا شده بود). این همخوانی شوروی (و حزب توده) با سیاست انگلیس در ایران فقط مربوط به سالهای جنگ نبود بلکه تا سالها بعد، و حداقل تا اوایل سال ۳۲، همچنان ادامه داشت. و از همینجاست تمام گریسه رقصانها و سنگ اندازیهای حزب توده در راه ملی شدن صنعت نفت

به علت طولانی بودن این قسمت از مقاله فدائیان اسلام، بقیه آن در شماره بعد چاپ خواهد رسید

منتشر شد



کلل مارکس

درباره جنگ